

www.jostar.ir

سخنرانی مارک گازیروفسکی در مرکز تحقیقات استراتژیک

مواضع جدید دولت بوش

نسبت به ایران

در فرصتی که در اختیار اینجانب هست، می‌کوشم به موضوع تغییر سیاست آمریکا در قبال ایران و شماری دیگر از کشورهای منطقه پردازم و البته نیم نگاهی نیز به گزینه‌های احتمالی و رویدادهای آینده منطقه خواهم داشت. همه می‌دانیم که جرج بوش مدت کوتاهی پس از انتخاب، اقدام به بازبینی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران نمود و افرادی را از شاخه‌های مختلف جمع کرد تا به تحلیل این سیاست‌ها بپردازند و در خصوص اتخاذ سیاستی در قبال ایران تصمیم بگیرند.

در تابستان سال ۲۰۰۰ اقدام برای بررسی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران آغاز شد، اما تا پیش از ۱۱ سپتامبر به پایان نرسید و پس از آن نیز همه چیز متوقف و توجه آمریکا به طور کامل بر افغانستان معطوف شد. در دولت بوش افرادی چون پاول، آرمیتاژ (معاون وزیر خارجه) و ریچارد هاس طرفدار تجدید روابط حسنه با ایران هستند و از همه مهم‌تر، برنز، معاون وزارت خارجه در امور خاورمیانه، می‌باشد که قبلاً سفیر آمریکا در اردن بوده و مناصب مهمی را بر عهده داشته است و با مسائل خاورمیانه

کاملاً آشناست. در مجموع، پاول افراد توانمندی را در وزارت خارجه منصوب کرده است که در دیگر وزارتخانه‌ها کمتر می‌توان جستجو کرد. از این رو می‌توان خوش بین بود که آنها دید مثبتی نسبت به ایران دارند.

تا پیش از ۱۱ سپتامبر، سیاست خارجی بوش نسبت به ایران نسبتاً مثبت بود و به نظر می‌رسید که در مسیر درستی پیش می‌رود.

دولت بوش سعی کرد که تحریم‌ها را از پنج سال به دو سال کاهش دهد. شاید این کار از نظر ایران اقدام مهمی نبود، اما از نظر جناح

اقلیت کنگره تلاش مهمی از سوی بوش بود که البته با ناکامی روبرو شد. لابی یهود، کنگره را تحت فشار گذاشت که تحریم‌ها را به مدت ۵ سال تداوم بخشد.

حتی پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، دولت بوش بازهم اقدامات بسیار مثبتی نسبت به ایران انجام داد. همکاری در قالب اجلاس ۲+۶ و ترغیب وزیر خارجه بریتانیا به دیدار از ایران و دست دادن مشهور پاول با دکتر خرازی شاهی بر این ادعاست. به طور کلی پیش از طرح

«محور شرارت» از سوی بوش، نگرش مثبتی از سوی دولت وی در قبال ایران پیگیری می‌شد و این گامی بزرگ از سوی اپوزیسیون کنگره آمریکا تلقی می‌گردید. البته تمام این موارد با محور شرارت بوش تغییر یافت و ما شاهد یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در این سیاست‌ها بودیم.

انتقاد بوش از نهادهای غیرمنتخب موجود در ایران بسیار تند و شدید بوده است. اگرچه پس از اظهارات بوش، برخی از سیاستگذاران آمریکایی نسبت به آن واکنش نشان دادند، اما در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که اظهارات بوش پیرامون محور شرارت معرف سیاست خارجی جدید آمریکا می‌باشد.

دیدگاه‌های متفاوت در دولت بوش

در دولت آمریکا دو جناح عمده وجود دارد:

۱) تندروها

تندروهای ایدئولوژیک (Ideological Hard - Liners) کسانی هستند که باور دارند آمریکا در هر موردی از حقانیت برخوردار است. بر این اساس، ایالات متحده باید در تعقیب منافع خود پرانرژی و فعال باشد. آنها جهان را دو قالب سیاه و سفید و خیر و شر می‌بینند، همچنان که سیاستمداران آمریکایی در تاریخ ترین روزهای جنگ سرد، دنیا را سرمایه‌داری و کمونیسم می‌دیدند و هیچکس نمی‌توانست در حد فاصل این دو اردوگاه قرار گیرد.

رهیافت آمریکا نسبت به سرمایه‌داری، دموکراسی و حقوق بشر تنها راه کار غالب است. دولت‌هایی که با آمریکا موافق هستند، دارای نظام سرمایه‌داری و دموکراتیک و لذا مشابه آمریکا می‌باشند و دشمنان ایالات متحده در تضاد با سیاست‌های این کشور قرار دارند.

این گروه باوری به مصالحه و سازش با دیگران ندارند. مصداق این تفکر را می‌توان در اقدام آمریکا در خروج از پیمان موشک‌های

ضد بالستیک و امتناع از امضای قرارداد زیست محیطی (کیوتو) مشاهده نمود و در نهایت آنها معتقدند که آمریکا باید به خشونت نظامی متوسل شود و نه این که به قراردادهای ایتکا به دیپلماسی دل خوش کند. نه تنها اولویت باید بر اقدامات نظامی قرار گیرد، بلکه می‌بایست ایجاد پایگاه‌های دفاع موشکی در محور سیاست دفاعی آمریکا قرار گیرد. این گروه بسیار نگران گسترش سلاح‌های کشتار جمعی هستند، از این رو خواستار تولید سلاح‌های ضد موشکی می‌باشند.

۲) میانه‌روها

میانه‌روها (Moderates) کسانی هستند که دید عمل‌گرایانه دارند و احساسی فکر نمی‌کنند. آنها فهم بهتری از واقعیت موجود در جهان و کارکرد سیاست جهانی و سیاست داخلی در کشورها دارند. اگر چه باور عمیقی به کارکرد هر دو مؤلفه دیپلماسی و خشونت نظامی دارند، با وجود این از نظر آنها نباید دیپلماسی نادیده گرفته شود. آنها چندان در مورد دموکراسی، حقوق بشر، مالکیت یا موضوعات احساسی مشابه حساسیتی ندارند و از شکایات مردم و تمایزات موجود در افکار عمومی در جهان و

واقعیت‌های موجود آگاهی دارند و آنها را مد نظر قرار می‌دهند. لذا این دسته بسیار واقع بین و غیر ایدئولوژیک می‌باشند.

در نهایت دو اردوگاه اصلی در آمریکا قرار دارد که البته بسیاری نیز در این میانه‌جای می‌گیرند. تمایز میان این دو اردوگاه بسیار شبیه به سیاست دولت‌های ریگان و بوش (پدر) می‌باشد. دولت ریگان، به ویژه در سال‌های اولیه، ایدئولوژیک و علاقمند به عقب‌راندن (rolling back) کمونیزم بود. در مورد افغانستان هم البته هدف کمک به افغان‌ها نبود، بلکه بیرون راندن شوروی از افغانستان مدنظر بود. سرنگونی دولت ساندنیست در نیکاراگوآ نیز در این راستا قابل توجیه است. در حالی که بوش (پدر) بسیار عمل‌گرایانه و میانه‌روتر عمل می‌کرد و بیشتر از روش‌های دیپلماتیک حمایت می‌نمود.

تندروها عمدتاً در وزارت دفاع (رامسفیلد و ولفویتز) و در کاخ سفید (چنی و رایس) مستقر هستند، در حالی که میانه‌روها بیشتر در وزارت خارجه (آرمیتاژ، هاس و برنز) و همچنین در سازمان سیا حضور دارند، به ویژه آن که تنت، رئیس سازمان اطلاعات مرکز سیا، خود مخالف نگرش وزارت دفاع است.

ایران از منظر دو جناح عمده سیاسی

دولت بوش

این دو گروه درباره ارتباط با ایران دیدگاه‌های

مختلفی دارند:

(۱) تندروها

تندروها بر این باورند که رژیم اسلامی ذاتاً شرور و بادموکراسی آمریکا مغایر است و لذا بد و از سوی دیگر بی ثبات می باشد. آنها به ایران همان گونه نگاه می کنند که به شوروی در سال های پایانی اش می نگریستند. از منظر آنها رژیم اسلامی ایران به دلیل بی ثباتی ذاتی تا چند سال دیگر سقوط خواهد کرد.

همچنین تندروها نگران موشک های ایران و توانایی های ایران در سلاح های کشتار جمعی هستند. از آنجا که آمریکا قویاً متعهد به ایجاد سیستم های ضد موشکی شده است، برای توجیه افکار عمومی و کنگره به منظور حمایت از این اقدام، آنها به دشمنانی همچون ایران، عراق و کره شمالی نیاز دارند تا بتوانند سلاح های ضد موشکی خود را به فروش برسانند. از دید تندروها رهبران ایران قابل اعتماد نمی باشند و هیچ گونه تلاشی برای ایجاد توافق با ایران موفقیت آمیز نخواهد بود، چرا که ایران از آن توافق ها پیروی نمی کند.

از این رو به واسطه این نگرش ها، تندروها فکر می کنند که هیچ دلیلی برای مذاکره یا تجدید روابط حسنه با ایران وجود ندارد، زیرا این روش نه کارآیی دارد و نه منافی برای آمریکا در پی خواهد داشت. در عوض آنان

خواستار اتخاذ سیاستی تند در قبال ایران هستند که حداقل ایران را وادار سازد که امتیازاتی بدهد و یا در نهایت موجب سرنگونی رژیم آن شود.

(۲) میانه روها

میانه روها دیدگاهی نسبتاً متفاوت دارند. آنها مایل به تجدید روابط با ایران می باشند، ولی شکاک هستند. چرا که در واشنگتن نگرش مثبتی نسبت به ایران وجود ندارد و از همه مهم تر این که تغییر موضع مهمی در ایران صورت نمی گیرد که امید برای رسیدن به توافقی با ایران به وجود بیاید.

میانه روها درک بهتری از تحولات داخل ایران دارند، زیرا تعدادی از مقامات دولت آمریکا به دلیل تجربیات قبلی خود ایران را می شناسند. میانه روها به افکار عمومی و نظرات کارشناسی توجه می کنند، در حالی که در مورد تندروها این گونه نیست. دیگر آن که میانه روها، برخلاف تندروها، ایران را بی ثبات نمی دانند.

تغییر نگرش در سیاست خارجی دولت

بوش در قبال ایران

حال این سؤال مطرح می شود که چرا آمریکا طی یک ماه گذشته سیاست خود را در قبال ایران تغییر داده است؟ به نظر می رسد چهار

عامل در این امر دخیل بوده است: (۱) موفقیت نظامی آمریکا در افغانستان موضع تندروها را بسیار تقویت کرده است و آنها اینک

بسیار قدرتمند هستند. بوش نیز بدین نتیجه رسیده است که این رهیافت با توجه به مسئله افغانستان درست می‌باشد.

پیروزی در افغانستان سبب خودبزرگ بینی و توهم‌زایی برای جناح تندروی آمریکا شده است، بدین معنا که آنها فکر می‌کنند می‌توانند هر کاری انجام دهند. آنها یک ذهنیت پیروزمندانه (triumphantalism) دارند، بنابراین هیچ نیازی نسبت به ایجاد روابط خوب با ایران احساس نمی‌کنند. این عامل بسیار مهمی است، زیرا باعث تغییر موازنه قدرت در دولت بوش و تقویت تندروها شده است.

(۲) میانه‌روها (مانند پاول) به تدریج بدین باور می‌رسند که مشکلات با ایران احتمالاً حل نمی‌شود، چرا که ایران تمایلی از خود نشان نمی‌دهد. البته میانه‌روها به چند دلیل ناامید شده‌اند: ماجرای کارین A و تحویل سلاح به

فلسطینی‌ها و متهم کردن ایران به دخالت در افغانستان پیامدهای منفی برای واشنگتن در پی داشته است. تعبیر دولت آمریکا از فعالیت‌های ایران این است که ایران می‌خواهد از فرصت استفاده کرده و علیه منافع آمریکا اقدام کند (تفسیر واشنگتن). همچنین میانه‌روها می‌گویند کشورهای همچون پاکستان، ازبکستان و حتی

سودان با آمریکا در مبارزه با تروریسم همکاری کرده‌اند، اما ایران علاقه‌ای به همکاری نشان نداده است.

البته نیروهای مختلفی همچون نیروهای طرفدار اسرائیل و سلطنت طلبان ایران به حکومت آمریکا فشار وارد می‌آورند و چنین القا می‌کنند که تجدید روابط حسنه کارآیی ندارد. اگر ۶ ماه پیش میانه‌روها خوش بین بودند اینک می‌گویند که دیگر تلاش سودی ندارد. نوعی بدبینی در آمریکا در خصوص امیدواری در نیل به توافق با ایران وجود دارد. (۳) سومین تغییر مهمی که منجر به سیاست تهاجمی آمریکا شد، این که کنگره بودجه نظامی را افزایش دهد تا میلیاردها دلار برای رونق بخشیدن به صنایع نظامی هزینه کند.

لذا تندروها به لحاظ اتخاذ این سیاست مجبور به آفرینش دشمن می‌باشند. با این توجیه که کشورهایی وجود دارند که از سلاح‌های موشکی دوربرد برخوردارند و می‌توانند آمریکا را نشانه بگیرند.

سه کشور عراق، ایران و کره شمالی از سلاح‌ها و موشک‌هایی برخوردار نیستند که قابلیت هم‌وردی با آمریکا را داشته باشد، در حالی که دیگر کشورها همچون چین و روسیه این توانایی را دارا هستند. اما آنها به افکار عمومی خود می‌گویند که این سه کشور از چنین قابلیتی برخوردار هستند.

۴) نهایتاً این که اسرائیل فشار زیادی بر آمریکا وارد می‌آورد تا مواضع تندتری علیه ایران اتخاذ کند. شارون مواجه با وضعیت بسیار دشواری در داخل اسرائیل است. مخالفت افکار عمومی در داخل علیه وی و عدم کارایی سیاست خشن شارون در قبال فلسطینی‌ها سبب شده است که وی به منظور توجیه سیاست خود، نیاز به دشمن داشته باشد تا بتواند بحران را فرافکنی کند. وی این‌گونه تبلیغ می‌کند که دولت‌های خارجی از فلسطینی‌ها و انتفاضه حمایت می‌کنند و لذا فلسطینی‌ها به تنهایی نمی‌توانند اقدامی صورت دهند و اینها همان نیروهای شرور می‌باشند.

برخی موضوعات که ممکن است برای چند سال آینده از اهمیت برخوردار باشند، عبارت‌اند از:

برخی دیگر معتقدند تهاجم آمریکا علیه عراق بسیار دشوار خواهد بود و اگر آنها بخواهند، به اقدام همه‌جانبه نظامی در عراق دست بزنند، کاملاً اشتباه می‌کنند. نیروهای مسلح عراق بسیار قدرتمند هستند و این تهاجم سبب تشدید ناسیونالیسم عراقی می‌شود و نیروهای عراقی محکم‌تر خواهند جنگید. ممکن است آمریکا همچون ویتنام تلفات زیادی داشته باشد. برخی کشورها همچون عربستان به وضوح اعلام کرده‌اند که نمی‌خواهند در حمله به عراق شرکت داشته باشند، در حالی که ایالات متحده واقعاً نیازمند همکاری عربستان سعودی می‌باشد. پایگاه‌های موجود در عربستان اهمیت زیادی برای آمریکا دارد و حمله از کویت و ترکیه به تنهایی کافی نخواهد بود.

عده‌ای معتقدند حمله تمام‌عیار به عراق با فاجعه روبرو خواهد شد، ضمن این که طبق آخرین نظرسنجی‌ها مردم آمریکا با این امر موافق هستند. اگر آمریکا بخواهد به عراق

مواضع دولت بوش در قبال عراق

به نظر واضح می‌رسد که اولویت عمده آمریکا در ماه‌های آتی معطوف به عراق باشد؛ در ماه‌های اخیر، سیاست دولت بوش در خصوص عراق بسیار آشکار بوده است. البته معلوم نیست که آمریکا در عراق از چه روشی استفاده خواهد کرد. مطمئناً دولت آمریکا می‌خواهد که صدام حسین را سرنگون سازد، اما شیوه سرنگونی او کاملاً مشخص نیست. بهتر است احتمالاتی را مدنظر داشته باشیم. سه احتمال پیرامون اقدام

حمله کند، به دلایل زیر برای آماده سازی خود به زمان چند ماهه نیاز دارد:

۱- ارتش آمریکا همان طور که نیازمند زرادخانه دیگری از تسلیحات می باشد، نیازمند این است

که وظایف خود را نیز در افغانستان انجام دهد. از این رو نمی تواند هم زمان در افغانستان، فیلیپین، یمن و به ویژه در مقیاسی وسیع در عراق دست به اقدام نظامی بزند.

۲- انتخابات کنگره آمریکا در ماه نوامبر بسیار مهم است و ممکن است موازنه قدرت در کنگره را بر هم زند و آمریکا هم پس از

انتخابات دست به اقدامات مهم خواهد زد (به ویژه پیش از حمله به عراق) و شاید همین برهم خوردن توازن در کنگره سبب برطرف شدن خطر یک حمله نظامی به عراق شود.

ب) احتمال دوم: دومین رهیافت احتمالی، رهیافت افغانستان است. این که نیروی هوایی

آمریکا با هماهنگی با نیروهای محلی در عراق همچون افغانستان به عملیات ویژه کماندوها اقدام کند. این رهیافت مشکل آفرین می باشد و

مسئله اصلی این است که در عراق نیروهای مخالف محلی، مشابه اتحاد شمال در افغانستان، وجود ندارد.

سناریوهای بهره برداری ایران از اقدام

نظامی آمریکا علیه عراق

به دلایل زیادی اقدام نظامی آمریکا در عراق به نفع ایران خواهد بود:

۱) آمریکا به ایران حمله نخواهد کرد، چرا که

سرنگون کردن صدام به یک کابوس تبدیل شده است: سازمان احمد چلبی و کنگره ملی عراق (INC) ضعیف هستند و عملیات نظامی چندان کارآیی نخواهند داشت. احتمالاً تنها

همزمان نمی‌تواند به دو کشور عراق و ایران حمله کند و نیروهای نظامی آمریکا توانایی جنگ همزمان در دو جبهه را ندارند، حتی بمباران نیروگاه اتمی در بوشهر و مواردی مشابه.

۲) اگر آمریکا بتواند ظرف ۱۲-۶ ماه صدام را به آسانی سرنگون سازد، آن‌گاه به سراغ ایران خواهد آمد که البته من در این باره تردید دارم، چرا که ایران بسیار قدرتمندتر از عراق است و امکانات زیادی برای آسیب رساندن به آمریکا دارد و ایالات متحده نیز فاقد دلایل محکم و قوی برای حمله به ایران می‌باشد.

از نقطه نظر آمریکا، ایران و عراق دو وضعیت متفاوت دارند. عراق ذاتاً خطرناک است، صدام مکرراً نشان داده است که می‌خواهد به کشورهای همسایه حمله کند، مردم را بکشد و از گازهای مسمومیت‌زا استفاده کند. اگرچه ایران در محور شرارت در کنار عراق جای گرفته است، اما از دید آمریکا این دو کشور شرایط یکسانی با یکدیگر ندارند.

اما آمریکا در قبال ایران چه خواهد کرد؟ محور شرارت در صورتی که به معنای اقدام نظامی نباشد، برای ایران به چه معنا خواهد بود؟ اساساً قرار دادن ایران در محور شرارت را می‌توان بازگشتی به سیاست مهار تعبیر کرد. به عبارتی مرحله دوم سیاست مهار آغاز شده است. تحریم‌های اقتصادی در آمریکا علیه ایران همچنان باقی می‌ماند و شاید هم سخت‌تر

شود. ممکن است آمریکا دست به فعالیت‌هایی از سوی سیا در قالب مأموریت‌هایی در ایران بزند، البته ظرف ۲۳ سال گذشته در این سیاست موفق نبوده و نتوانسته است نیروها یا مخالفینی را برای همکاری جستجو کند که قابل مقایسه با نیروهای مخالف در افغانستان و عراق باشد.

شاید اولویت آمریکا تحول در جامعه و نظام سیاسی ایران باشد که این امر بیشتر به یک شوخی شباهت دارد. لذا سیا نمی‌تواند موردی را برای همکاری در ایران جستجو کند و کار مهمی انجام دهد. احتمال ضعیفی وجود دارد که آمریکا بتواند به ایران حمله نظامی کند و یا تهدیدی فراتر از تهدیدات و اقدامات فعلی علیه ایران انجام دهد.

اگر تلاش‌های آمریکا منجر به سرنگونی صدام نشود، این کشور نیازمند همکاری دیگر کشورها خواهد بود و طبیعتاً مهم‌ترین و اصلی‌ترین کشور، ایران خواهد بود و این امر ممکن است منجر به تغییر نگرش تند آمریکا نسبت به ایران شود. لذا اقدام به معامله و چانه زنی با ایران می‌تواند منجر به روابط بهتری ظرف یکی - دو سال آینده میان ایران و آمریکا شود. شکست آمریکا در عراق به معنای تضعیف تندروها در آمریکا خواهد بود و طبیعتاً میانه‌روها قوی‌تر شده و موازنه قدرت برهم خواهد خورد. همچنین وضعیت در افغانستان و پاکستان نیز ممکن است تغییر یابد.

چکیده بحث

عمومی تأثیر گذارند.

(۴) روابط بهتر با اتحادیه اروپا نمی تواند به طور کامل دشمنی آمریکا با ایران را جبران کند. در مورد ژاپن و دیگر کشورها نیز این وضعیت صدق می کند.

(۵) پیشنهاد می شود ایران با توجه به شرایط فعلی واکنش شدیدی از خود نشان ندهد. فکر می کنم که وضعیت جاری منجر به اقدام نظامی علیه ایران نخواهد شد و وضعیت فعلی هم موقتی خواهد بود. واکنش شدید تنها شرایط را وخیم تر می سازد. ایرانی ها باید همچون سال های پیش صبور و منتظر تغییر شرایط باشند.

(۶) ایران در شرایط فعلی نباید هیچ گونه امتیازی به آمریکا بدهد، زیرا به نفع تندروها تمام خواهد شد و آنان خواهند گفت که سیاستشان صحیح بوده است و باید فشار بر ایران ادامه یابد. با این حال اگر ایران بخواهد کاری انجام دهد، بهتر است بدون این که امتیازی بدهد، تمایل خود را به همکاری با آمریکا به نوعی نشان دهد تا نگرش آنان را نسبت به خود تغییر دهد.

(۷) در نهایت آنچه آمریکا از ایران می خواهد برقراری روابط دیپلماتیک نیست، بلکه تغییر برخی از سیاست هاست و آنچه در اولویت قرار دارد، مسئله سلاح های کشتار جمعی است.

(۱) باید گفت که در حال حاضر روابط میان ایران - آمریکا در شرایط بسیار بدی قرار دارد، اما شرایط و وضعیت در این بخش از جهان تغییر خواهد یافت. این تغییرات بر روابط دو کشور تأثیر خواهد داشت، به ویژه آن که وضعیت جاری در سه کشور همسایه ایران (پاکستان، افغانستان و عراق) برای آمریکا خطرناک تلقی می شود و لذا آمریکا نیازمند همکاری با ایران است.

(۲) سیاست جدید آمریکا، تداوم سیاست مهار گذشته نیست. شاید بتوان گفت که بازگشتی به مرحله دوم سیاست مهار خواهد بود. با این حال، به نظر نمی رسد که شرایط بحرانی شود و یا مسئله حمله نظامی به ایران مطرح گردد، ولی اظهارات اخیر بوش را می توان معرف سیاست خارجی جدید بوش تلقی کرد.

(۳) بیانیه ۶۰ تن از روشنفکران آمریکایی از جمله هانتینگتون و فوکویاما در مورد مبارزه کلی با تروریسم بوده است و نباید آن را بیش از حد جدی تلقی کرد، چرا که در آمریکا توجه چندانی نسبت به نظرات روشنفکران صورت نمی گیرد، به ویژه آن که تندروها در دولت بوش بسیار مخالف روشنفکران هستند. روشنفکران تنها می توانند تأثیری در پشت پرده داشته باشند، در حالی که باید محافل و افراد با نفوذی همچون سرمقاله نویسان مطبوعات و نظایر آنها را مورد توجه قرار داد تا بر افکار